

تعلیم و تربیت

شماره ششم شهر یور ۱۳۰۵ سال دوم

تهدیب اخلاق - ۱ -

خطابه ذیل را آقای دکتر ولی الله خان نصر رئیس کل معارف در موقع تقسیم جوایز بشاگردان فارغ التحصیلی یکی از مدارس پایتخت ایراد فرموده اند و در حقیقت متمم مقالاتی است که سال قبل در تحت عنوان « تحصیل علم یا ترقی عقل » در این مجله درج شد

چون جوان دوره تحصیلات خود را تمام کرد و بسنی رسید که دیگر خود را از مرد کمتر نمیداند باید تحصیلات اخلاقی خود را کامل نداند چه اخلاق باسانی و زودی حاصل نشود و ریاضات شاقه و زحمات مالاطاقه لازم است تا وصول آن دست دهد و هر قدر ریاضت سخت تر و بیشتر باشد اخلاق بهتر و ساده تر میشود. علوم انسانی و مطافعات فرنگی در مدرسه معلمین پندها و اندرز هائیکه نتیجه تجارب اسلاف است تعلیم میکنند لیکن در خارج عقل و محیط اعم از آنکه اداره یا کارخانه باشد این کار را انجام می دهند. معلمین اول مسئول و مکلفند و ممکن است کلفت تکلیف یا سختی روزگار در سبک و سیرت آنها اثر کند و تعلیم را از جاده طبیعی منحرف سازد علاوه بر آن دوره این گونه تعلیمات محدود است و بیکی دو سال ختم میشود. معلمین دوم که تعلیمات آنها طبیعی تر و مؤثرتر است هرگز اظهار کسالت نکنند و

نافرمانی متعلم را عذر نیاورند بی منت دهند و بی‌ضنت گویند خوب را ستایند و بد را نمایند بی تعطیل و تعویق افاده کنند و آئی از انسان دور نشوند این معلمین بسیار جدی و سخت گیرند و هرگز عدم اطاعت را بی‌پاداش نگذارند اگر کسی از فرمان سر بی‌پیچد گوشمالی سخت یابد بقسمی که مادام العمر آنرا بخاطر آورد. کیست که مخاطرات بی‌عقلی را نداند و مضار بی‌اعتنائی باقتضاء وقت را نشناسد

اگر درست دقت کنی میبینیم معلمین اول زمینه کار معلمین دوم را تهیه کرده در حقیقت صغرای قضیه را ترتیب داده اند و این خود کار بست بزرگ و باقدرو قیمت زیرا که چون نتایج تجارب اسلاف و اخلاف در یک جا جمع شود کمال حقیقی روی دهد و این منتهی آمال یک شخص اخلاقی است.

اگر معائب در هنگام طفولیت کوچک و مختصرند لیکن باز جزء نواقص بشمار میروند و اگر بزودی بر طرف نشوند بمعیت سن زیاد کشته غیر قابل اصلاح خواهند بود. دروغ طفل عیبی است کوچک و قابل بخشش و هر چند جزو عیوب محسوب میشود معذالك باندازه دروغ مرد نیست چه دروغ مرد عیبی است بزرگ و غیر مغتفر است.

باید تعلیم و تربیت همیشه در کار باشند و بمحض بروز کمتر عیبی در صدد اصلاح آن برآیند چه نهال تازه زودتر از زمین کنده شود تا درخت کهن. و شاخه نازک کج بواسطه ارتجاعیتی که دارد سهولت راست گردد و اگر منبمد آنرا توجه کنند دیگر منحرف نخواهد شد. شاخه کلفت کج حکم کنده را پیدا کرده باهیج فشاری راست نشود و اگر زیاد فشار بان وارد آورند بشکند و دیگر بکار نیاید.

در عمر هرکس مخصوصاً جوانان ساعتی است که در آن خیال اصلاح خود پیش میاید و انسان متوجه عالم اخلاق شده مایل برفع نواقص میشود بلکه سیئات بحسنات مبدل گردد. امیدوارم اگر چنین ساعت تابحال برای شما نرسیده است در ضمن استماع نطق من برسد «تاریشه در آب است امید ثمری هست» در این ساعت باید معایب و فضائل خود را بنظر آورده خاطر نشان کرد و باثبات قدم و استقامت رأی از یکی کاسته بدیگری افزود

پیرایش روح از آرایش جسم واجبتر و مهم تر است بسا اشخاص که معمول بنظر آیند و محل توجه واقع نشوند کسی بانها وقع نکندارد بلکه آنها را درصفت تعال نشانند و حال آنکه قلوب آنها پر از معرفت و حقیقت است و اخلاق آنها مهذب و بی منقصد. باچشم عقل باید در آنها دید تا حقیقت حال آنها را شناخت یعنی باید صورت را گذاشت و سیرت را برداشت.

اشخاص دیگر که بدبختانه عده آنها زیاد است ظاهری فریبنده و بغیر از خود سازی چیزی ندانند ظاهر را آراسته اند تا عنوان باطن باشد بلکه بدین وسیله دل ساده را بریابند غالب مردم بانها مایلند و روی قلوب بسمت آنها است بدین جهت «هرجا که روند قدر بینند و بر صدر نشینند» البته هرگز فریفته آنها نشوید و ظاهر آنها را بچیزی نخرید که هر چه دارند از غیر یعنی متعلق بدکان و مغازه است قلب آنها مانند سرباله تهی و اخلاق آنها پست و ناستوده میباشد.

بهترین وسیله که انسان بواسطه آن باصلاح غیر نائل شود عبارتست از اصلاح خود اگر این اصلاح دست داد آن اصلاح حاصل است و

عکس این قضیه باطل . از آنجا که انسان بنفس خود ابصر است بخوبی میتواند صفات سیئه خود را شناخته شروع باصلاح آنها نماید چنانکه فرانکلن مشهور صورتی مانند محاسبین از فضائل و معایب خود ترتیب داده هر روز سعی می کرد از معایب کاسته بر فضائل بیفزاید و با کمال دقت این حساب نفع و ضرر را نگاه میداشت وقتی قلباً شاد بوده اظهار مسرت مینمود که نفع رو بترقی بود .

یکی از بزرگان اخلاق که در تهذیب نفس بسیار می کوشید غالباً از رفقا و همکنان خود می پرسید امروز مرا چگونه می بینید آیا در ضمن معاشرت فلان صفت بد باز از من سر میزند یا نه اگر مرا از آن خبر دهید من می برم گذاشته اید .

بلی دوست آنست که بصلاح و فلاح رهنمون شود نه آنکه بخطر و هلاک دعوت نماید بدبختانه در این اوقات که فساد اخلاق رو بترزاید است دشمنان دوست نما انسان را احاطه کرده باین سوو آن سو برند واضح است که در بدایت امر بی گناهانه سخن رانند و تمشی در کوچه و تماشای مرد وزن را عذر ها تراشند مثلاً گویند حرکت برای تمدد اعصاب لازم است و تفریح برای تحصیل واجب و متحتم . آب و هوا فلان اثر دارد سبزه و بستان فلان طراوت آورد باید اهل حال بود و از خوشگذرانی کوتاهی نمود دنیا دوروز است «وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی» بدین طریق رفته رفته قلوب ساده را بفریبند و صفات زشت را جانشین نیکو کنند .

پس از آنکه این صفات در نهاد متمکن شد دیگر نصیحت اثر ندارد و انسان غیر حساس و مرده بنظر میاید چنین اشخاص بهیچ چیز

وقع نگذارند و بغیر از هوا و هوس چیزی نشناسند از پند و اندرز فوراً بر آشفته گشته چیزهایی که دال است بر فساد اخلاق و تن پروری بزبان رانند .

مرتاض باید بزور مجاهدت خود را بصفات حسنه معتاد نماید و چون اعتیاد دست داد دل بستگی حاصل شده ملکه پیدا شود .

تصور نکنید ریاضت ممتنع و محال باشد قدمهای اول را که برداشدید براه افتاده متدرجاً بمقصود میرسید اشکال در اقدام است یعنی مهیا بودن برای تبدیل نقص بکمال و چون نعمت کمال نصیب شد اشکالات سابق هیچ مینماید . رسیدن بحقیقت مانند رسیدن بقله کوه است اگر چه صعود صعوبت دارد لکن چون بقله رسیدید آسمان صاف بالای سر و زمین سبز و خرم زیر نظر است پس زحمت را باید حقیر شمرد و عدم تحمل را نتیجه نقصان دانست

غصه و شکایت از این جا حاصل میشود که حوادث و اتفاقات و کلیه کارهای این عالم را بنظر فردی ملاحظه کرده فقط برای خود تصور می کنیم اگر مطابق و موافق طبع بود آنها ملائم و خوب دانسته شاد می شویم و چنانچه مخالف بود آنها ناملائم و بد خوانده محزون می گردیم و در حقیقت خوبی و بدی را از روی احساسات و هوسهای شخصی معین میکنیم اگر نظر جمعی داشته باشیم شکایت مرتفع و سکینت حاصل میشود چه خواهیم دانست این عالم برای یک نفر خلق نشده تا قوانین آن همیشه بدخواه او باشد و کارها بمیل او صورت پذیرد بلکه برای تمام مخلوق است چیزی که بهیئت جامعه ارتباط دارد و همیشه باید با حاصل جمع اعضاء آن مطابقت نماید هر گز بدخواه یگنفر نباشد و

موافقت کامل با میل او پیدا نکند .

از طرف دیگر خوبی و بدی وجود حقیقی ندارند بلکه نسبتاً تولید میشوند یعنی استعمالات و احساسات بشر چنانکه ذکر شد آنها را ایجاد می کنند افیون را در موقعی بدخوانند و در موقعی خوب شناسند و حال آنکه فی حد ذاته نه بد است و نه خوب . اگر این قضیه صحیح باشد مقصود از تهذیب اخلاق ایجاد و تکثیر خوبیهای نسبتی است که در هیئت جامعه بروز و ظهور میکنند .

احساسات و آرزوهای خوب را باید در خود زیاد کرد و آنها را مایه مکارم اخلاق دانست چگونه هر میوه از تخم بعمل میاید اخلاق نیز از این احساسات تولید میگردد اثمار از کل بوجود میاید و اخلاق از دل تزیع هر دو لازم است تا تنمیه حاصل شود و انسان بمقامات عالییه نائل گردد . انسان دائماً گرفتار جنک و جدالی است که میان فضایل و قبایح بریاست اگر فضائل غالب شود سعادت و اقبال دست دهند و اگر قبایح فاتح گردد شقاوت و ادبار رو آورند اراده قوی و عزم جزم باید پا در میان بهند تا فضائل غلبه کند و اگر غیر از این باشد ضعف و کسالت پدیدار شوند و قبایح قوی گشته فضائل را شکست دهد پس معلوم میشود ترقی فضائل منوط باراده و کار و تنزل آن مربوط بکسالت و خمود می باشد از اینجاست که گفته اند نذالت و تن پروری یکسانه مایه بدبختی و اراده و عمل تنها اسباب خوشبختی است .

نتیجه تهذیب اخلاق آنست که بدی مغلوب و منکوب خوبی میگردد و اگر بعد بواسطه حادثه بر آن غالب شود چندان صدمه و ضرر وارد نیآورد اگر شرح حال و زندگانی اشخاص خوب را بدقت بخوانیم می

بینیم تقریباً بدی از آنها صادر نشده و اگر صادر شده باشد در حکم ترك اولی بوده و چندان ضرر وارد نیاورده و باعث خطر نگشته است، برای اینکه اخلاق خود را مهذب کنیم کافی نیست فقط تجارب خود را هادی و پیشوا دانیم بلکه باید تجارب اسلاف را که بهترین میراث است برای اخلاف جمع کرده سرمشق قرار دهیم پندهای علما و حکما که ناشی از وجدان باک و قلب تابناک آنهاست آویزه کوش هوش کنیم و همیشه آنها را بکار بندیم اگر در این عالم حرصی ستوده باشد همانا حرص باستماع و فرا گرفتن کلمات بزرگان است چه وجدان از آنها قوی گردد و اخلاق مهذب شود برای مثال گفته دوشاعر حکیم و بزرگ را ایرادی کنیم: رودکی که شاعری مفلح و از اساتید بزرگ سخن است و در اخلاق نظری دقیق دارد میفرماید:

زمانه پندی ازاده وار داده مرا زمانه را چو نکوبنگری همه پند است
 بروز نیک کسان هیچ غم نخور ز نهار بسا کسا که بروز تو آرزو مند است
 سنائی که در سخن مقامی عالی دارد در بیان اخلاق سرآمد اقران -
 است تربیت فرد را مقدمه تربیت نوع دانسته چنین دستور میدهد:

با همه خلق جهان گر چه از آن بیشتر گمره و کمتر برهنند
 آن چنان زی که چو مردی برهی نه چنان زی که چو مردی برهند
 هر چند بسیاری از حکماء ما درین زمینه داد سخن داده در معنی را بخوبی سفته اند لکن اختصار را بگفته این دو حکیم اقتضا آمد چه این دو دستور بالنسبه شامل تر و جامع تر می باشد.

اگر کسی دستور نیاکان را که فی الحقیقه دوشیزه فکر طبیعت است با تجارب صحیحه جمع و تلفیق کرده مصدر اعمال خود قرار دهد در

اندك مدت از دركات بدرجات رسد و کمال اورا نصیب شود۔ حیات روح بخش که هر عاقل باید آنرا آرزو کند همین است .

بدی بی سیاست نمی ماند اگر قانون اغماض کرده از آن صرف نظر نمود قاضی وجدان آنرا محکوم نموده پاداش میدهد چه پشیمانها که برای بد کار پیدا نمیشود ! چه ساعات تلخ که نمی گذراند ! آرزو دارد بمیرد و یکی از این ساعاترا نیندند باین جهت است که گاهی از شدت پشیمانی خود را میکشد . معنی مجازات طبیعت همین است و انتقام روزگار چند .
بقیه دارد

کلمات معلمین بزرگ

در مدارس مجازات جسمانی باید ممنوع باشد این ممنوعیت را عقل و هوش بما امر مینماید . بچه را زدن با بچه بدرجه حیوانیت تنزل کردن است . آیا با انسان معامله يك حیوان ذلیل و بد بخت عیب نیست ؟ بچه را عذاب دادن و از اضطرابات و آلام وی ممنون شدن گذر نیست ؟ چوب بچه را از روی نا امیدي بسر کشی و میدارد . بچه همیشه کسی که اورا میزند چون دشمن و جلاد میندازد . فقط دیدن چوب عقل بچه را پراکنده و اورا بخشم و غضب درمی آورد و در زیر تأثیرات مذکور بسختی مجازات را تحمل می کند . ولی اخلاق خود را اصلاح نمیکند درسهارا گوش میدهد ولی از آنها بهره مند نمیشود .